

دیدار مسئولان نظام به مناسبت مبعث حضرت رسول اعظم (ص) - 9 / مرداد / 1387

بسم الله الرحمن الرحيم

این عید بزرگ و همگانی را به همه ی حق طلبان و آزادی خواهان عالم و به امت بزرگ اسلامی و به ملت عزیز و مؤمن ایران و به شما حضار محترم و برادران و خواهران عزیز تبریک عرض میکنم.

یادآوری بعثت به معنای یادآوری يك حادثه ی تاریخی نیست - این آن نکته ای است که ما باید در مواجهه ی با این حادثه ی بزرگ و این خاطره ی ارجمند بشری و انسانی همیشه به یاد داشته باشیم - بلکه تکیه ی بر این خاطره ی پرشکوه در حقیقت تکرار و مرور يك درس فراموش نشدنی است در درجه ی اول برای خود امت اسلامی ؛ چه آحاد امت، چه برجستگان و نخبگان امت - سیاستمداران، دانشمندان، روشنفکران - و در درجه ی بعد برای همه ی آحاد بشریت. این، تکرار يك درس است، تکرار يك سرمشق است، یادآوری يك حادثه ی درس آموز است.

ابعاد این حادثه بسیار متنوع است که حقیقتاً اگر کسی بخواهد با بیان رسا - ولو به طور اجمال - جوانب مسئله ی بعثت را بیان کند، باید کتابها نوشته شود و ساعتها سخن گفته شود ؛ لیکن همان طور که انسان يك نگاه ابتدائی به این حادثه میکند، درسهای متعددی را فرا میگیرد. شما ملاحظه کنید پیغمبر اکرم با این پیامی که جامع همه ی نیازهای بشر برای کمال بود، در جامعه ای ظهور کرد و دعوت خود را آغاز کرد که هیچیک از آن کمالات مطلوب در آن جامعه وجود نداشت.

پیغمبر، پیامبر علم بود، در آن جامعه علم نبود ؛ پیامبر عدل بود، در آن جامعه رایحه ای از عدالت به مشام نمیرسید و قدرتمندان، زورمندان، رؤسای زورگو بر جان و مال مردم مسلط بودند. پیامبر اخلاق و مدارا و گذشت و انصاف و محبت بود، در آن جامعه این چیزها به تمام معنا قحط بود ؛ يك جامعه ی خشن، زورگو و زور شنو، دور از اخلاق و معنویت، دور از علم، دلبسته ی به هواهای نفسانی، به عصبیتهای جاهلی، به غرورهای بی مورد و بیجا.

در يك چنین فضای متحجر و دشواری، در يك چنین سنگستان بی آب و علفی این نهال روئید، سیزده سال در این شرائط سخت رشد کرد و این سیزده سال منتهی شد به ایجاد يك حکومت ؛ تشکیل يك جامعه بر مبنای علم و عدل و توحید و معنویت و اخلاق و کرامت. ذلت را تبدیل به عزت کرد ؛ وحشیگری را تبدیل به اخوت کرد ؛ عصبیت را تبدیل به مدارا و تعقل کرد ؛ جهل را تبدیل به علم کرد ؛ يك قاعده ی مستحکمی، يك شالوده ی متینی به وجود آورد که بر اساس آن شالوده ی محکم، قرنهای مسلمانان توانستند بر قله ی مدنیت عالم مسلط شوند و قله هائی را خودشان به وجود بیاورند که در تاریخ بشریت سابقه نداشت.

ده سال هم دوران این حکومت بیشتر طول نکشید. شما ببینید سیزده سال به اضافه ی ده سال در عمر ملتها چقدر هست ؛ مثل يك لحظه است، مثل يك ساعت گذراست. در يك چنین فاصله ی کوتاهی يك حرکت عظیمی به وجود آمد که میشود گفت تاریخ را به دو قسم منقسم کرد: قسم قبل از اسلام و قسم بعد از اسلام. انسانیت را به پیش برد، پایه های اخلاق را مستحکم کرد، درسهای فراموش نشدنی را برای بشر به یادگار گذاشت ؛ عظمت بعثت را از این دیدگاه شما نگاه کنید.

آنچه که این موفقیتها را تضمین کرد، البته عناصر در هم تنیده ی بسیاری است؛ اما در درجه ی اول آن عنصر مستحکم باثباتی که سرشار بود از معنویت، از صفا و از معرفت به پروردگار و اتکاء به خدا، وجود خود پیغمبر است. پیغمبر اکرم داناترین و خردمندترین مردم مکه بود، قبل از اینکه به نبوت برسد؛ کریم ترین و شریف ترین و بااخلاق ترین مردم آن منطقه بود، قبل از اینکه به نبوت برسد.

در میان آن مردم این انسان برجسته مورد لطف الهی قرار گرفت و این بار بر دوش او نهاده شد؛ چون خدا او را آزموده بود. خدا بنده ی خود را میشناخت و میدانست که این بار را بر دوش چه کسی میگذارد، و پیغمبر ایستاد. این ایستادگی، این استقامت همراه با معرفت عمیق به آن هدفی که به سوی آن حرکت میکند و آن راهی که آن را میپیماید، پشتوانه ی همه ی پیشرفتهای پیغمبر و پشتوانه ی شکوفائی این حرکت عظیم شد. بله، حق پیروز است، اما بشرطها؛ شرط پیروزی حق، دفاع از حق است. شرط پیروزی حق، ایستادگی در راه حق است.

وقتی که در مرحله ی اول بعثت، بعد از آنی که با گذشت سه سال یا بیشتر - که دعوت پنهانی بود، مخفی بود - پیغمبر توانسته بود سی، چهل نفر را مسلمان بکند، بعد امر الهی آمد که: «فاصدع بما تؤمر و اعرض عن المشرکین. انا کفیناک المستهزئین»؛ علنی کن، برو توی میدان، پرچم را به دست بگیر و کار را علنی کن. پیغمبر آمد وسط میدان و قضایائی که شنیده اید. بزرگان و صنادید قریش و زرمندان و زورمندان آن جامعه به خود ترسیدند و لرزیدند. اولین کاری که کردند، تطمیع آن بزرگوار بود. آمدند پیش جناب ابی طالب گفتند که این برادرزاده ی تو اگر ریاست میخواهد، ما ریاست مطلق خودمان را به او میدهیم؛ اگر ثروت میخواهد، آنقدر به او ثروت میدهیم که از همه ی ما ثروتمندتر بشود؛ اگر مایل است پادشاهی کند، ما او را به عنوان پادشاه خودمان انتخاب میکنیم. بگوئید از این حرفهائی که میزند، دست بردارد. جناب ابی طالب که بر جان پیغمبر میترسید و از توطئه ی آنها بیمناک بود، پیش پیغمبر آمد و گفت بزرگان مکه این پیغام را دادند؛ شاید نصیحت کرد، توصیه کرد که حالا شما هم یک خرده ای کوتاه بیایید؛ این ایستادگی به این اندازه دیگر چرا؛ لازم نیست. پیغمبر فرمود: «یا عم! واللّه لو وضعوا الشمس فی یمینی و القمر فی شمالی لاعرض عن هذا الامر لا افعله حتی اظهره الله او یذهب بما فیه»؛ عمو جان! اگر خورشید را در دست راست من بگذارند، ماه را در دست چپ من بگذارند، برای اینکه من از این هدف دست بکشم، سوگند به خدا این کار را نمیکنم؛ تا وقتی یا خدا ما را پیروز کند یا همه ی ما از بین برویم.

بعد در روایت دارد که «ثم اغرورقت عیناه من الدّمع»؛ چشم مبارک پیغمبر لبریز اشک شد و از جا بلند شد. ابوطالب این ایمان، این استقامت را وقتی که دید، منقلب شد و گفت: «یابن اخی اذهب و قل ما احببت»؛ برو هرکاری که میخواهی بکن؛ هدف را دنبال کن. «واللّه لا اسئلتک بشیء»؛ سوگند به خدا من تو را با هیچ چیز عوض نمیکنم. این ایستادگی، ایستادگی می آفریند. این استقامت از پیغمبر، ریشه ی استقامت را در ابوطالب مستحکم میکند. این پایبندی به هدف، نترسیدن از دشمن، طمع نوزیدن در آنچه که در دست دشمن است، دل نبستن به امتیازی که دشمن میخواهد بدهد در مقابل متوقف کردن این راه، ایستادگی می آفریند، آرامش به وجود می آورد، اعتماد به راه و به هدف و به خدائی که این هدف متعلق به اوست، به وجود می آورد. لذا سی، چهل نفر بیشتر نبودند. همین سی، چهل نفر در مقابل آن همه مشکلات، آن همه دشواریها ایستادند و روز به روز زیاد شدند. روز به روز در مکه میدیدند که با عمار چه میکنند، با بلال چه معامله ای میشود، سمیه و یاسر چه جور زیر شکنجه قرار میگیرند و شهید میشوند؛ اینها را میدیدند، در عین حال ایمان می آوردند. پیشرفت حق اینجوری است. صرفاً در حالت آسایش، در حالت امن و امان پرچم حق را بلند کردن و پای آن سینه زدن، حق پیش نمیرود. حق آن وقتی پیش میرود که صاحب حق، پیرو حق، در راه پیشرفت حق از خود استقامت و استحکام نشان بدهد.

آیه ی قرآن میفرماید: «محمد رسول الله و الذین معه اشداء علی الکفار رحماء بینهم». اشداء بر کفار معنایش این

نیست که با کفار دائم در حال جنگند. اشداء، شدت، یعنی استحکام، استواری، خورده نشدن. يك فلزی زنگ میزند، خورده میشود، پوك میشود، از بین میرود؛ يك فلز هم قرنهای متمادی که بگذرد، دچار خوردگی و زنگ زدگی و پوسیدگی و پوکی نمیشود. اشداء یعنی این. شدت یعنی استحکام. استحکام يك وقت در میدان جنگ است، يك جور بروز میکند؛ يك وقت در میدان گفتگوی با دشمن است، يك جور بروز میکند. شما ببینید پیغمبر در جنگهای خود، آنجائی که لازم بود با طرف خود و دشمن خود حرف بزند، چه جوری حرف میزند. سرتا پای نقشه ی پیغمبر استحکام است؛ استوار، يك ذره خلل نیست. در جنگ احزاب پیغمبر با طرفهای مقابل وارد گفتگو شد، اما چه گفتگویی! تاریخ را بخوانید. اگر جنگ است، با شدت؛ اگر گفتگو است، با شدت؛ اگر تعامل است، با شدت؛ با استحکام. این معنای اشداء علی الکفار است.

رحماء بینهم، یعنی در بین خودشان که هستند، نه؛ اینجا دیگر خاکریز نرم است، انعطاف وجود دارد؛ اینجا دیگر آن شدت و آن صلابت نیست. اینجا باید دل داد و دل گرفت. اینجا باید با هم با تعاطف رفتار کرد.

همان ایستادگی اول بعثت، منجر میشود به استقامت عجیب سه سال در شعب ابی طالب. شوخی نیست؛ سه سال در يك دره ای در مجاورت مکه، بدون آب، بدون گیاه، در زیر آفتاب سوزان. پیغمبر، جناب ابی طالب، جناب خدیجه، همه ی مسلمانها و همه ی خانواده هایشان توی این تکه - شکاف کوه - زندگی کردند. راه هم بسته بود که برای اینها غذا نیاید، خوراك نیاید. گاهی در ایام موسم - که بر طبق سنن جاهلی آزاد بود، یعنی جنگ نبود - میتوانستند داخل شهر بیایند، اما تا میخواستند جنسی را در دکانی معامله کنند، ابوجهل و ابولهب و بقیه ی بزرگان مکه به نوکرها و فرزندان خودشان سفارش کرده بودند که هر وقت آنها خواستند جنسی را بخرند، شما وارد معامله شوید، دو برابر پول بدهید، جنس را شما بخرید و نگذارید آنها جنس بخرند. با يك چنین وضعیت سختی سه سال را گذراندند. این شوخی است؟

آن استقامت اولی، آن عمود مستحکم این خیمه، آن دل متوکل علی الله است که چنین استقامتی را در فضا به وجود می آورد که آحاد صبر میکنند. شب تا صبح بچه ها از گرسنگی گریه میکردند که صدای گریه ی بچه ها از توی شعب ابی طالب به گوش کفار قریش میرسید و ضعفای آنها هم دلشان میسوخت؛ اما از ترس اقویا جرئت نمیکردند کمک کنند. اما مسلمان که بچه اش در مقابلش پرپر میزد - که چقدر در شعب مردند، چقدر بیمار شدند، چقدر گرسنگی کشیدند - تکان نخورد. امیرالمؤمنین به فرزند عزیزش محمد بن حنفیه فرمود: «تزول الجبال و لا تزل»؛ کوهها ممکن است تکان بخورند؛ از جا کنده شوند؛ تو از جا کنده نشو. این همان نصیحت پیغمبر است؛ این همان وصیت پیغمبر است. این است راه برخاستن امت اسلامی؛ بعثت امت اسلامی این است. این درس پیغمبر به ماست. بعثت این را به ما تعلیم میدهد.

صرف اینکه بنشینیم، بگوئیم آیه ای نازل شد و جبرئیلی آمد و پیغمبر مبعوث به رسالت شد و خوشحال بشویم که کی ایمان آورد و کی ایمان نیاورد، مسئله ای را حل نمیکند. مسئله این است که ما باید از این حادثه - که مادر همه ی حوادث دوران حیات مبارک پیغمبر است - درس بگیریم. همه ی این بیست و سه سال درس است.

من يك وقت به بعضی دوستان گفتم زندگی پیغمبر را میلی متری باید مطالعه کرد. هر لحظه ی این زندگی يك حادثه است؛ يك درس است؛ يك جلوه ی عظیم انسانی است؛ تمام این بیست و سه سال همینجور است. جوانهای ما بروند تاریخ زندگی پیغمبر را از منابع محکم و مستند بخوانند و ببینند چه اتفاقی افتاده است. اگر شما می بینید امتی به این عظمت به وجود آمد - که امروز هم بهترین حرفها، بهترین راهها، بزرگترین درسها، شفافبخش ترین داروها برای بشریت توی همین مجموعه ی امت اسلامی است - این جور به وجود آمد، گسترش پیدا کرد و ریشه دار

شد. والا صرف اینکه حق با ما باشد، ما پیش نمیرویم؛ حق همراه با ایستادگی. امیرالمؤمنین - بارها من این جمله را از آن بزرگوار نقل کردم - در جنگ صفین فرمود: «لا يحمل هذا العلم الا اهل البصر و الصبر». این پرچم را کسانی میتوانند بلند کنند که اولاً بصیرت داشته باشند، بفهمند قضیه چیست، هدف چیست؛ ثانیاً صبر داشته باشند. صبر یعنی همین استقامت، ایستادگی، پابرجائی. این را ما باید از بعثت درس بگیریم.

امام عزیز ما رشحه ای از آن چشمه ی فیاض بود که توانست این بساط عظیم را در دنیا راه بیندازد. امام هم قلبش پر بود از ایمان به راه خود. همان طور که فرمود: «آمن الرسول بما انزل الیه من ربه و المؤمنون کل آمن بالله و رسله و ملائکته». خود پیغمبر اول مؤمن بود.

در انقلاب ما خود امام بزرگوار، اول مؤمن به این راه بود و از همه قلبش سرشارتر بود از ایمان به این راه و این هدف؛ میفهمید، میدانست دارد چه کار میکند؛ عظمت کار را میفهمید، الزامات این کار را هم میفهمید که اولین الزام این کار این بود که با توکل به خدا در این راه محکم بایستد. محکم ایستاد. جوانان این ملت هم با ایستادگی او ایستادگی پیدا کردند؛ آحاد این مردم هم وقتی که این چشمه ی صبر و سکینه لبریز شد و سرازیر شد، آنها را فرا گرفت. آنها هم «هو الذی انزل السکینه فی قلوب المؤمنین لیزدادوا ایمانا مع ایمانهم» شدند. این سکینه وقتی که بر دل انسانها نازل میشود، ایمان انسان زیاد میشود. بعد میفرماید: «ولله جنود السماوات و الأرض». از چه میترسید؟ سپاه زمین و آسمان مال خداست. با خدا باش، این سپاه زمین و آسمان مال شماست؛ در اختیار شماست. این سنتهای الهی است.

ببینید خدای متعال در آن واحد دو چیز را آفریده است: یکی این عالم آفرینش را، با همه ی قوانینش، با همه ی سننش. یکی قواعد شریعت را؛ دین مردم را، راهنمائی زندگی مردم را. این دو تا را با هم آفریده؛ اینها با هم منطبقند. اگر شما طبق قوانین الهی - یعنی آن اراده ی تشریعی حق - عمل کردید، زندگی شما و رفتار شما منطبق با قوانین آفرینش میشود؛ مثل يك کشتی ای که در مسیر باد دارد حرکت میکند، باد به او کمک میکند؛ در جریان آب دارد حرکت میکند، جریان آب به او کمک میکند.

سنن آفرینش به انسانی که در این راه حرکت کند، کمک میکند؛ منتها شرطش این است که شما حرکت کنید. ملت ایران حرکت کرد، سنن آفرینش هم به او کمک کرد؛ قوانین طبیعی الهی به او کمک کرد. والا کی فکر میکرد در قلب حساسترین نقطه ی عالم - یعنی خاورمیانه - یکی از وابسته ترین حکومتها به استکبار جهانی - یعنی حکومت شاه؛ حکومت پهلوی - در بین جامعه ای که بسیاری از روشنفکرانش، بسیاری از نخبگانش، دهها سال بود ذهنشان آلوده شده بود به تعلیمات غربی و وسوسه های غربی و هواهای نفسانی، ناگهان پرچم اسلام بلند بشود و این جامعه امت اسلامی را به اسلام دعوت کند؟ کی فکر میکرد چنین چیزی ممکن است؟ اما شد.

این معنایش این است که وقتی يك جماعتی، يك ملتی در این راه حرکت کنند، بادهای موافق الهی - یعنی همان سنتهای آفرینش - به اینها کمک میکنند؛ پیش میروند.

مسئله فقط مسئله ی ایران هم نیست؛ امروز دنیای اسلام بیداری پیدا کرده است؛ آگاهی پیدا کرده است. يك روزی بود تصور میشد هر چه که قدرتمندان و قلدران و گردن کلفت های عالم - حالا در يك وضع آمریکا، در يك وضع شوروی سابق - بخواهند، همان خواهد شد و سیاسیون چاره ای ندارند جز اینکه بر طبق میل آنها رفتار کنند. امروز این باور در بین ملتها که اصلاً وجود ندارد، در بین سیاستمداران و نخبگان سیاسی هم بسیار این باور ضربه خورده است. باید ایستاد، باید ایستادگی کرد.

من به ملت ایران، به پیروان بعثت محمدی (صلی الله علیه و اله) عرض میکنم که راه، همین ایستادگی است. نظام جمهوری اسلامی به تبعیت از امام بزرگوارش این ایستادگی را انتخاب کرده است؛ ما از این ایستادگی سود بردیم و ضرر نکردیم. همه ی بلندگوهای استکبار جمع شدند که ملت ایران و دولت ایران و نظام جمهوری اسلامی را با انواع و اقسام استدلالها از پشتیبانی فلسطینی ها باز بدارند، ملت ایران قبول نکرد، بعد از این هم قبول نمیکنیم؛ ما از ملت فلسطین دفاع میکنیم.

ملت فلسطین محق است؛ حق با اوست؛ مظلوم است. شرم باد بر آن مدعیان آزادی، مدعیان حقوق بشر که بر این همه ظلمی که به این ملت شده است، چشم میبندند، باز ادعای طرفداری از حقوق بشر میکنند؛ خجالت هم نمیکشند. من تعجب میکنم؛ در کجای دنیا يك انسان منصف اگر فلسطینی ها يك اقلیت بیگانه بودند توی کشورشان - نمیگوئیم صاحبان کشور، فرض کنید فلسطینی ها در سرزمین خودشان اقلیتی بودند؛ مهاجرینی بودند که به فلسطین آمده بودند - این همه ظلم را نسبت به اینها تحمل میکرد؟ خانه هایشان را خراب کنند، جوانهایشان را بکشند، مردانشان را زندان ببرند، دائم اینها را تهدید کنند، خانه هایشان را بمباران کنند، جلوی ارزاقشان را بگیرند، محاصره ی اقتصادی کنند، باغاتشان را خراب کنند، همه ی زندگی آنها را به هم بزنند. آن وقت آقای بوش خجالت هم نمیکشد، وامی ایستد میگوید ما متعهد به آزادی هستیم! این آزادی است؟! شرم باد بر شما! این است طرفداری از آزادی؟!

يك ملتی را اینجور زیر فشار قرار بدهند، آن هم توی خانه خودش؟ آن وقت قدرتمندان عالم دائم از زورگو، از متجاوز، از قاتل، از تروریست حمایت کنند و به همه ی ظلمهایی که به این ملت میشود، چشم ببندند و آخرش هم دریابند که «خود گوئی و خود خندی»، ما طرفدار آزادی هستیم! ما طرفدار فلان هستیم.

ملت ایران بیدارند؛ ملت ایران حقیقت را میفهمند. طبیعت استکبار این است که اگر يك قدم عقب نشستید، او يك قدم جلو می آید. هیچ کس گمان نکند که با عقب نشینی در مقابل استکبار و عدول از مواضع صحیح و از حق صحیح و از داعیه ی صحیح، موجب میشود که استکبار خجالت بکشد؛ نجابت به خرج بدهد، بگوید خوب، حالا اینها يك قدم عقب نشستند، ما هم يك قدم عقب بنشینیم. چنین چیزی نیست.

شما يك قدم رفتید عقب، او يك قدم می آید جلو؛ يك سنگر را خالی کردید، او می آید آن سنگر را میگیرد. امت اسلام باید اینجوری به قضایای خود نگاه کند. سیاستمداران دنیای اسلام باید با این نگاه، به حوادث پیرامون خود نگاه کنند. ملت ایران ایستاده است؛ حرف حق خود را زده است. ما حرفمان کلمه ی توحید است و توحید کلمه. ما میگوئیم فقط بنده ی خدا باشیم؛ بنده ی آمریکا نباشیم؛ بنده ی قدرتهای زورگو و مستکبر و قلدر نباشیم؛ بنده ی فراعنه ی عصر نباشیم؛ بنده ی ابولهب ها و ابوجهل های این زمان نباشیم. ابوجهل این زمان کیست؟ ابوجهل که مرد و رفت؛ امروز هم ابوجهل وجود دارد.

رگ رگ است این آب شیرین و آب شور

بر خلایق میروود تا نفخ صور

امروز هم ابوجهل در دنیا هست؛ امروز هم ابولهب هست؛ آتش افروزها، جاهل های بی مغز؛ از اینها امروز در دنیا هستند. ابوجهل های امروز را پیدا کنید. ابوجهل های امروز، آنهایی که بمب اتم میسازند، همه ی دنیا را تهدید میکنند، آن وقت به يك ملتی بی دلیل گیر میدهند که چرا شما انرژی هسته ای میخواهید پیدا کنید؛ که قبول هم

داریم برای برق است، برای استفاده های صلح آمیز است ؛ اما چون این توانائی را به شما میدهد، ما نمیگذاریم ؛ حرف حضرات این است. در مقابل این زورگوها، در مقابل این قلدرها، جاهل ها، حرف نفهم ها که نه منطق سرشان میشود، نه حرف میفهمند ؛ مثل این داشها و لاتهای بی مغز بی کله که دائم به بازوی خودشان نگاه میکنند، قدرت خودشان را اندازه میگیرند، دائم عریده میکشند، اگر چنانچه عقب نشینی کردید، باختید. ملت ایران این را تجربه کرده است. تقریباً سی سال است که ما با این مسائل مواجه ایم ؛ اما واقعاً پیش رفتیم ؛ روی زمین پیش رفتیم.

امروز ملت ایران قابل مقایسه ی با ملت ایران بیست سال قبل نیست و علمش، فناوری اش، تجربه اش، مهارتهای گوناگونش، توسعه ی عظیم همه جانبه ی ملی و اجتماعی و اقتصادی و کشوری اش، نفوذ و اقتدارش در منطقه، قابل مقایسه ی با بیست سال پیش و بیست و پنج سال پیش نیست. این، بر اثر همین استقامت است. این درس بعثت است ؛ این را بایستی تك تك ما بدانیم و بفهمیم ؛ با تاریخ پیغمبر آشنا شویم ؛ بدانیم که آن روز بعثت نبی مکرّم بود، امروز بعثت امت اسلامی است.

امروز امت اسلامی باید احساس بعثت بکند ؛ خود را مبعوث بداند ؛ آگاهانه و با بصیرت حرکت و اقدام کند ؛ بر علم خود اضافه کند، بر توانائیهای خود اضافه کند، بر انسجام ملی و انسجام بین الملل اسلامی خود اضافه کند. و بین ایشان توحید کلمه خیلی مهم است.

این پیام ملت ایران، پیام انقلاب اسلامی، پیام نظام جمهوری اسلامی است. و افق هم برای ما روشن است. به توفیق الهی میدانیم چه کار داریم میکنیم و میدانیم هم به کجا خواهیم رسید و میدانیم هم که راه رسیدن به آن نقطه، رفتن است ؛ نه ایستادن و نه عقبگرد کردن.

امیدواریم خدای متعال این ملت عزیز را از برکات بعثت پیغمبر برخوردار کند ؛ امت اسلامی را روزبه روز عزتمندتر بکند ؛ قلب مقدس ولی عصر (ارواحنافداه) را از ما شاد کند ؛ روح مطهر شهدا و روح مطهر امام عزیز را از ما راضی کند.

والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته

document.getElementById("divInnerText").focus () ;